

با وقوع کودتای سوم اسفند ماه سال ۱۲۹۹ خورشیدی برابر با ۲۱ فوریه ۱۹۲۱ میلادی و سپس با فروپاشی جمهوری گیلان در پاییز سال ۱۳۰۰ خورشیدی، حزب کمونیست ایران وارد مرحله ی دوم عمر خود شد که تا برگزاری کنگره ی دوم حزب در سال ۱۳۰۶ طول کشید. در فصل دوم این نوشتار پس از بررسی ویژگی و روند کلی دستیابی رضاشاه به سلطنت و استقرار دیکتاتوری خواهیم پرداخت و نیم نگاهی به سرنوشت احزاب سوسیالیستی غیر لنینی، به چگونگی رشد و گسترش حزب کمونیست ایران می پردازیم.

اوضاع متحول و روند کلی دوره ی حکومت رضاشاه

دوره ی حکومت رضاشاه که مدتی بعد به دوره ی دیکتاتوری بیست ساله معروف شد، از زمان کودتای سید ضیا - رضاخان در سوم اسفند ماه سال ۱۲۹۹ (۲۱ فوریه ۱۹۲۱) آغاز شد و با اشغال ایران توسط نیروهای متفقین در شهریورماه ۱۳۲۰ (سپتامبر ۱۹۳۱) به پایان رسید. در این دوره ی بیست ساله که وقایع دوره ی بین دو جنگ جهانی را نیز در برمی گیرد، انتقال قطعی قدرت سیاسی از اشرافیت بزرگ به یک حکومت «بورژوا-مالک» تسهیل یافت و ایران تحت حاکمیت رژیم رضاشاه پهلوی در زنجیره ی نظام جهانی سرمایه قرار گرفت و زمینه برای وابستگی کامل آن به امپریالیسم در دوره های بعد، بیش از پیش آماده گشت.

همانگونه که شرح داده شد عواقب جنگ جهانی اول در ایران، اشغال نظامی ایران توسط نیروهای نظامی روس و انگلیس و پیروزی بلشویک ها در انقلاب اکتبر و تخلیه ی ایران از نیروهای نظامی روسیه به گسترش شعله های مبارزاتی در ایران، علیه نیروهای طرفدار انگلیس و به ویژه پس از امضای قرارداد ۱۹۱۹ ایران - انگلیس، شدت بخشید. این وضع در ایران و همچنین استقرار حکومت دولت های شورایی در ایالت های قفقاز (آذربایجان، ارمنستان و گرجستان) و اوج گیری مبارزات مردم در آسیای مرکزی (ترکمنستان، تاجیکستان، ازبکستان، قزاقستان و قرقیزستان) برای استقرار حکومت شوراها و پیوند با روسیه شوروی تحت رهبری لنین، دولت انگلیس را به شدت متوحش ساخت. انگلستان که برای خود در منابع زرخیز نفت ایران و در هندوستان آن روز (مجموعه ای از هندوستان امروز، پاکستان و بنگلادش) و در میراث استعماری که از متصرفات عثمانی (عراق، عربستان سعودی، اردن، فلسطین و امیرنشین های سواحل خلیج فارس) به

تاریخ صد ساله جنبش های

سوسیالیستی، کارگری و کمونیستی در ایران

از انقلاب مشروطیت ۱۲۸۴ تا انقلاب بهمن ۱۳۵۷

حزب کمونیست ایران در دوره ی حکومت رضا شاه پهلوی



نویسنده: یونس پارساباب

ویراستار: ساسان دانش



دست آورده بود، منافی داشت؛ در نتیجه سخت به تکاپو افتاد که در کشور ایران حکومتی متمرکز و وابسته به خود ایجاد کند. گسترش جنبش های رهایی بخش در نقاط مختلف ایران، از جمله جنبش خیابانی در آذربایجان، جنبش جنگل در گیلان، قیام تنگستانی ها در فارس، شورش امیر مؤید سوادکوهی در مازندران، قیام کلنل محمد تقی خان پسیان در خراسان و سرانجام قیام ابوالقاسم لاهوتی در تبریز، انگلستان را بر آن داشت که با پیاده ساختن اهداف جدید استراتژیکی، نگذارد که ایران نیز همچون ایالت های قفقاز و آسیای مرکزی از زنجیره ی نظام جهانی سرمایه به سرکردگی انگلستان خارج گردد.

برنامه ی نوین استراتژیکی کشور انگلستان در این دوره «ایجاد کمربندی بهداشتی» برای محاصره ی سیاسی - اقتصادی اتحاد جماهیر شوروی و جلوگیری از گسترش اندیشه های انقلابی بلشویک ها از طریق ایران به هندوستان و دیگر کشورهای همسایه ی ایران بود. هدف از «کمربند بهداشتی» ایجاد ساختارهای متمرکز و منسجم نظامی مستبد با ظاهر «اصلاح طلب» و «مترقی» در اطراف و مرزهای شوروی بود تا با اجرای بعضی «رفرم»های اجتماعی و حرکت های «مترقی» که نیاز نظام سرمایه داری بود، از خیزش های انقلابی مردم این کشورها جلوگیری کرده و به موازات آن، پایه های ساختار نظامی تهاجم به شوروی جوان را آماده سازد.

بررسی چگونگی روی کار آمدن مانرهایم در فنلاند (اروپای شمالی)، پیلوسودسکی در لهستان (اروپای شرقی)، ریدر سمیگلی در رومانی (منطقه بالکان)، آتا تورک در ترکیه (آسیای صغیر)، نادرشاه در افغانستان (آسیای مرکزی)، چیان کایشک در چین و هیروهیتو در ژاپن (آسیای شرقی) و سرانجام رضاشاه در ایران (خاورمیانه) می تواند روشننگر سیاست انگلیس در ایران باشد. هدف استراتژیکی امپراطوری انگلستان که در آن دوره هنوز سرکردگی نظام جهانی سرمایه را به عهده داشت، این بود که طبقات حاکمه ی کشورهای اشاره شده را که کشورهای همسایه ی روسیه شوروی نیز بودند، تحت نفوذ خود داشته باشد تا در درون زنجیره ی نظام جهانی، سود حرکت سرمایه را تضمین کند و در صورت امکان و لزوم از این کشورها به عنوان «سکوی پرش» و پایگاه های امن جهت حمله ی نظامی و اقتصادی علیه روسیه شوروی نیز استفاده کند. در نتیجه به نظر نگارنده، ادعای سلطنت طلبان که «سوء ظن و ترس از روسیه و هراس از رشد و توسعه ی بلشویسم، موجب شد که طبقات حاکمه ی ایران پس از پیروزی انقلاب اکتبر روسیه اول تحت رهبری وثوق الدوله (امپلاکنده ی قرارداد ۱۹۱۹ ایران-انگلیس) و سپس تحت رهبری رضاشاه دست به دامان انگلستان شده و به آن کشور امپریالیستی تکیه زنند»

نادرست است و از منظر تاریخی حقیقت نیست. رضاشاه چنانکه مقامات دولتی انگلستان در یکی از اعلامیه های خود در کشاکش استعفای اجباری وی از سلطنت در شهریور ۱۳۲۰ (۱۹۴۱ میلادی) تأیید کردند، با حمایت آنها به تدریج در جریان سال های ۱۲۹۹ تا ۱۳۰۴ (۱۹۲۱ تا ۱۹۲۵) به قدرت رسید. پس از کودتای سوم اسفند ماه سال ۱۲۹۹، رضاخان پس از کسب مقام وزارت جنگ در فروردین سال ۱۳۰۰ در کابینه ی سید ضیا، در جاده ی هموار شده ی قدرت رشد کرد و مرحله به مرحله، با حمایت و توجه مقامات انگلیسی به قله ی دیکتاتوری حاکمیت سیاسی کشور ایران رسید.^۲ در مهرماه سال ۱۳۰۲، پس از آنکه رضاخان در سه کابینه ی قوام السلطنه و دو کابینه ی مشیرالدوله و یک کابینه ی مستوفی الممالک، همچنان وزیر جنگ بود، از طرف احمد شاه قاجار به نخست وزیری ایران منصوب شد و در سال ۱۳۰۳ «ریاست عالی کل قوای دفاعیه و تأمین مملکتی با اختیارات تامه» را از طرف مجلس چهارم کسب کرد. در آبان ماه سال ۱۳۰۴ (اکتبر ۱۹۲۵)، مجلس پنجم انقراض سلسله ی قاجاریه را اعلام کرد و سپس مجلس مؤسسان، رضاخان را به سلطنت برگزید. به این ترتیب، رضا شاه با حمایت مقامات انگلیسی به قدرت رسید و تا استعفای خود در ۲۵ شهریورماه سال ۱۳۲۰، کمی بیش از بیست سال در ایران اعمال قدرت کرد تا ایران را به عنوان یک پایگاه قوی در درون حلقه های نظام جهانی سرمایه حفظ کند. برای تحقق این پروسه، رژیم رضاشاه به طور طبیعی، سیمای سیاسی و اندکی ساختار اقتصادی-اجتماعی ایران را نیز بر مبنای نیاز نظام سرمایه داری جهانی دگرگون ساخت.

بی تردید دیکتاتوری «بورژوا-مالک» رضاشاه در طول بیست سال، با گسترش مناسبات سرمایه داری به ویژه در شهرهای ایران، تقلید ظاهری از زندگی اروپایی همچون کشف حجاب، رواج لباس و کلاه یک شکل، ایجاد بخش دولتی در شریان های اقتصادی، رشد برخی رشته های صنایع سبک (به ویژه نساجی، سیمان و قند)، ایجاد دانشگاه، کشیدن خط سراسری راه آهن، جامعه ی ایران را دچار تحول ساخت. ولی رژیم رضاشاه، با تمدید امتیاز قرارداد شرکت نفت ایران و انگلیس در اوایل دهه ی ۱۳۱۰ و انعقاد قرارداد سعدآباد در اواسط دهه ی ۱۳۱۰ و سپس با باز کردن درهای ایران برای فعالیت های جاسوسی آلمان نازی و گسترش اندیشه های فاشیستی در اواخر دهه ی ۱۳۱۰ (۱۹۳۰) و سرانجام «نقض صریح بی طرفی» در آغاز جنگ جهانی دوم نقش تأمین منافع نیروهای خارجی را بازی کرد و شرایط را برای اشغال ایران از طرف متفقین آماده ساخت. از سوی دیگر، رژیم رضاشاه با حذف فیزیکی دگراندیشان، قتل شاعران و نویسندگان و دیگر روشنفکران مخالف، ترویج فرهنگ ضد کمونیستی و تنظیم «قانون سیاه» ۱۳۱۰، تبدیل مجلس شورای ملی و قوه ی قضائیه به



پس از وقوع کودتای سوم اسفند ماه سال ۱۲۹۹ و به سلطنت رسیدن رضاخان، بخش مهمی از رهبران حزب کمونیست روسیه ی شوروی، در تحلیل های خود از اوضاع متلاطم ایران، به این نتیجه رسیدند که رضاخان نماینده ی «بورژوازی ملی ایران» بوده و شایسته ی حمایت از طرف سوسیالیست های ایران از جمله حزب کمونیست ایران است.

آلت دست رژیم، نظامی کردن جامعه ی ایران، ایجاد «پلیس مخفی مختاری»، حفظ و تحکیم مقررات قرون وسطایی ارباب و رعیتی، ایجاد سازمان فاشیستی «پرویش افکار» اعمال سیاست های شوینستی، گسترش اندیشه های پان ایرانیستی علیه ملیت ها و قوم های متنوع ساکن ایران و سرانجام تبدیل شاه و خانواده ی وی به بزرگترین زمین داران و سرمایه داران، نقش ترمز تکامل طبیعی جامعه ی ایران را نیز ایفا کرد.^۳

در هفتاد سال گذشته، این نقش در ظاهر متناقض «رفرمیسم و دیکتاتوری» که بیشتر مواقع دو روی یک سکه را تصویر می کنند، امکانی برای بحث های فریبنده از طرف روشنفکران سلطنت طلب ایجاد می کند. آنها تحولات رفرمیستی و مثبت را مطلق کرده و عملکردهای منفی آن دوره را مسکوت گذاشته اند و یا در برخی موارد استدلال می کنند که فشار و زور و خشونت، شرط لازم و ضروری اجرای آن اقدام های مثبت بوده اند!^۴ بعضی از روشنفکران دیگر که سلطنت طلب نیز نیستند، برآن هستند که رضاشاه مردی «بسیار توانا» و مظهر ناسیونالیسم جدید ایرانی بوده و هرگز عامل هیچ قدرت خارجی از جمله انگلیس در ایران نبوده است.^۵

این درست است که جامعه ی ایران در دوران رضاشاه، به ویژه در ده سال آخر حکومت وی، شاهد پیشرفت های نسبی شد. در این سال ها برخی مؤسسات مالی و واحدهای صنعتی در بخش دولتی احداث شد، ساختمان راه آهن سراسری ایران تحقق یافت و راه های شوسه به وجود آمدند و نیز در همین سال ها بود که در بخش خصوصی فعالیت های صنعتی عمرانی، جهت ایجاد واحدهای تولید ماشینی، احداث مدارس، دانشگاه و سینماها و تئاترها آغاز گردید. ولی آنچه که ماهیت حکومت استبدادی رضاشاه را در دوره ی بیست ساله تشکیل داد، از یک سو سیر و حرکت مناسبات اجتماعی و سیاسی ایران در مسیر پیوند با زنجیره ی نظام جهانی سرمایه و از سوی دیگر استقرار استبداد عربان و خفقان کامل در همه ی عرصه ها بود. اعمال خشونت از طرف رژیم رضاشاه علیه ترقی و رفاه عمومی و به سود نظام جهانی سرمایه به قدری دردناک و فراگیر بود که هنوز پس از گذشت ۶۵ سال از پایان آن دوران، مردم ایران از پی آمدهای سیاسی، اجتماعی و تاریخی آن رهایی نیافته اند.

برای بررسی و تحلیل آسیب هایی که رژیم رضاشاه بر نهادهای مختلف جامعه ی ایران وارد ساخت، در این فصل فرصتی نیست. در نتیجه، در بخش اول این فصل به چگونگی شکل گیری گروه ها و احزاب سوسیال-دمکرات و سوسیالیستی غیرلنینی و سپس به رشد و



رضا شاه

گسترش حزب کمونیست ایران در دوره ی دوم عمر آن حزب در سال های ۱۳۰۰ - ۱۳۰۶ (دوره ی اوج دیکتاتوری رضا شاه پهلوی) می پردازیم.

احزاب و گروه های سوسیالیستی غیرلنینی در دوره ی ۱۳۰۰ تا ۱۳۰۵

پس از کودتای سوم اسفند ماه سال ۱۲۹۹ و در دوره ی عروج رضاخان به قله دیکتاتوری (۱۲۹۹ - ۱۳۰۴)،

بدیهی بود که آرایش نیروهای سیاسی ایران دستخوش تحول گردد و نیروهای جدیدی از جناح ها و گروه های مختلف به وجود آیند. نیروهای سیاسی این دوره را می توان به دو بخش تقسیم کرد.

بخش اول را همه ی جناح ها، شخصیت ها و گروه های سیاسی تشکیل می دادند که به سازمان هایی که دارای تشکیلات منسجم و متشکل و پلاتفرم مدرن نبودند، تعلق داشتند. این جناح ها و شخصیت ها به شکل گروهی و محفلی و انفرادی در داخل فراکسیون های مختلف در درون مجلس چهارم و مجلس پنجم فعالیت می کردند و در فاز اول بورش استبداد، سرکوب شدند و از بین رفتند و یا در نتیجه ی تهدید و ترغیب در نهادهای دولتی «استحاله» گشتند. عمده ترین عناصر این بخش را «اصلاح طلبان»، «سوسیالیست ها»، «جناح اقلیت» و «وجیه المله ها» تشکیل می دادند.^۸

بخش دوم را «حزب کمونیست ایران» و سازمان های زنان و دهقانان و کارگران مبارز تشکیل می دادند. «حزب کمونیست ایران» بر خلاف دیگر سازمان های سیاسی، دارای سازمان متشکل و تشکیلات منسجم



سوسیالیست‌ها به جز فعالیت مطبوعاتی، در عرصه‌ی سازماندهی زنان و جنبش زنان نیز فعال بودند.

محترم اسکندری، همسر سلیمان میرزا و یکی از مدیران معروف مدرسه‌ی دخترانه در تهران، تحت رهبری حزب سوسیالیست، موفق شد که «انجمن زنان میهن پرست» را در سال ۱۳۰۱ پایه گذاری کند. این انجمن برای ایجاد قوانینی که منافع زنان را تأمین می کرد، به مبارزه پرداخت و با انتشار روزنامه و برگزاری برنامه های مختلف هنری توانست زنان بی شماری را به جنبش زنان پیوند دهد.

سوسیالیست‌ها به ایجاد روابط نزدیک و دوستانه با شوروی تمایل داشتند و مخالف سرسخت انگلستان بودند و در این مورد با اصلاح طلبان که نسبت به رابطه‌ی دوستانه داشتن با شوروی مردد بودند، تفاوت آشکار داشتند و با همین دیدگاه، علیه سیاست داخلی و خارجی قوام السلطنه در مجلس و خارج از مجلس، مبارزه می کردند.

در اوایل سال ۱۳۰۱، سوسیالیست‌ها در جریان مبارزه علیه نخست وزیر قوام، موفق شدند که با وحدت و ائتلاف با روشنفکران و بخشی از ملی گرایان جبهه‌ای به نام «اتحاد ملی» به وجود آورند. «اتحاد ملی» در برگزیده‌ی سازمان‌ها و شخصیت‌هایی بود که بر دو محور اساسی به وحدت رسیده بودند؛ ایجاد و توسعه‌ی دوستی نزدیک با شوروی و مخالفت با قوام السلطنه که به عنوان یک «رجل انگلوفیل» در ایران معروف بود. «حزب سوسیال دمکرات ایران»، به رهبری سلیمان میرزا اسکندری، بزرگترین واحد تشکیل دهنده‌ی «اتحاد ملی» بود. سلیمان میرزا و دیگر رهبران این حزب، سال‌ها در دوره‌ی مجلس دوم و سپس در جریان جنگ جهانی اول «جناح چپ درون حزب دمکرات ایران» را تشکیل می دادند. «حزب سوسیال دمکرات ایران» (سوسیالیست‌ها) در واقع یک حزب سوسیالیستی کارگری و یا لنینیستی نبود، بلکه از منافع «بورژوازی ملی» و روشنفکران ملی گرای ایران در برابر سیاست‌های امپریالیستی انگلستان دفاع می کرد.^۱ رهبری حزب سوسیال دمکرات و همچنین دیگر رهبران سازمان‌های سوسیالیست (که در این برهه از تاریخ در صحنه‌ی سیاسی ایران به ویژه در مجلس چهارم و سپس در مجلس پنجم در درون «اتحاد ملی» فعالیت می کردند)، معتقد بودند که رضاخان نماینده‌ی قشر «بورژوازی ملی» است و حتی دوره‌ی سلطنتی او را دوره‌ی انتقالی و «گذار» از فئودالیسم ارزیابی می کردند. براساس همین تحلیل و ارزیابی از پدیده‌ی رضاخان و عروج او به قدرت، سلیمان میرزا و دیگر سوسیالیست‌های درون «اتحاد ملی» با نخست وزیر رضاخان در سال ۱۳۰۲ و مدتی بعد با سلطنت وی موافقت کردند و در ائتلاف با اصلاح طلبان موجب انقراض سلسله‌ی قاجاریه و آغاز نوع دیگری از دیکتاتوری در تاریخ معاصر ایران گشتند. بی تردید در

و پلاتفرم مدرن بود و به همین دلیل توانست سال‌ها در مقابل یورش استبداد رژیم به حضور مؤثر خویش در جامعه‌ی ایران ادامه دهد. حتی پس از حذف فیزیکی فعالان حزب، بخشی از بقایا و هوادارن آن که مدتی بعد در تاریخ ایران به گروه «پنجاه و سه نفر» معروف شد، توانست در جامعه‌ی ایران به گسترش اندیشه‌های سوسیالیستی بپردازد و شرایط را برای دامن زدن به جنبش‌های مترقی سوسیالیستی پس از جنگ جهانی دوم آماده سازد.

در این بخش به چند و چون اجزای مهم نیروهای «غیر منسجم» سوسیالیست‌هایی که مارکسیست و یا لنینیست نبودند، خواهیم پرداخت. بخش دوم این فصل به بررسی پیدایش، شکل‌گیری، تکامل و سرانجام «حزب کمونیست ایران» تنها سازمان منسجم و متشکل در آن دوره، اختصاص خواهد یافت.

سوسیالیست‌ها

سوسیالیست‌ها در مجلس و خارج از مجلس تحت رهبری سلیمان میرزا (اسکندری)، همچون اکثر اصلاح طلبان از اعضای سابق احزاب دمکرات اعتدالی بودند که در سال ۱۳۰۰ به ایجاد حزب سوسیال دمکرات (سوسیالیست ایران) اقدام کردند.

دیگر رهبران حزب سوسیالیست‌ها در این دوره عبارت بودند از: محمدعلی مساوات (از کادرهای رهبری حزب دمکرات در مجلس دوم) و قاسم خان صوراسرافیل، سردبیر روزنامه‌ی رادیکال «صوراسرافیل» و برادرزاده‌ی میرزا جهانگیرخان شیرازی معروف به صوراسرافیل (که در بحبوحه‌ی کودتای محمد علیشاه در ۱۲۸۷ در باغشاه اعدام شد). سوسیالیست‌ها در جهت ایجاد و گسترش حزب خود به یک حزب سراسری در شهرهای مختلف ایران، از جمله تهران، رشت، قزوین، انزلی، تبریز، مشهد، کرمان و کرمانشاه حوزه‌های مختلف ایجاد کردند. گروهی از روشنفکران رشت که به حزب سوسیالیست پیوسته بودند، تحت رهبری حسین جودت، یک انجمن فرهنگی در آن شهر دایر کرد و اعضای فعال سوسیالیست‌ها در شهر قزوین نیز تحت رهبری یک معلم، موفق شدند که انجمنی مترقی به نام «انجمن آموزش» ایجاد کنند. ولی بیشتر فعالیت سوسیالیست‌ها در شهر تهران تمرکز داشت. سوسیالیست‌ها در دوره‌ی ۱۳۰۰ تا ۱۳۰۳، نشریه‌ی معروف «توفان» را به سردبیری شاعر محبوب آن زمان محمد فرخی یزدی، در شهر تهران منتشر می کرد. فرخی، شاعری توانا و منتقدی جدی علیه سیاست‌های استعماری و استبدادی رژیم قاجاریه بود و در گذشته به خاطر مبارزه علیه استبداد، سران ضد مشروطه‌ی قشقایی‌ها در جنوب، دهان این شاعر انقلابی را دوخته بودند.





سید جعفر پیشه وری

در سال ۱۳۰۰ خورشیدی در شهر تهران، روزنامه ی «حقیقت» به مدیریت سید محمد دهگان انتشار خود را آغاز کرد. این نشریه که به مثابه ارگان اتحادیه های کارگری حزب عمل می کرد، زبانزد هر ایرانی و از پرشمارترین روزنامه های آن دوره بود و جعفر پیشه وری، سردبیر نشریه بود.



نیک بین

امنیت جانی و حقوقی و مصونیت قانونی و اجرای عدالت از طرف دولت او رعایت خواهد شد. با این وجود، دستگیری روزنامه نگاران و تهدید و ارباب علیه دست اندرکاران رسانه های طرفدار اقلیت، همچون گذشته ادامه یافت و رسانه های چاپ مسکو و نشریه های سوسیالیست ها در ایران نیز «اقلیت» را ارتجاعی و رضاخان را «مترقی» معرفی می کردند.^{۱۰}

طرفداری مطبوعات و بعضی از سیاستمداران روسیه شوروی از رضاخان به عنوان نماینده ی بورژوازی ملی ایران، نه تنها حزب سوسیال-دمکرات (سوسیالیست) ایران و حزب کمونیست ایران را تحت تأثیر قرار داد، بلکه دیگر سازمان های سوسیالیستی و افراد شاخصی را که در آن زمان در درون «اتحاد ملی» فعالیت سیاسی می نمودند، به سوی حمایت از سیاست های رضاخان رهنمون ساخت. سازمان های سوسیالیستی در درون «اتحاد ملی» در آن مقطع زمانی، عبارت بودند از «حزب سوسیالیست های مستقل» به رهبری ضیاءالواعظین، «حزب سوسیالیست های متحد» به رهبری سید صادق طباطبائی، این احزاب به اصطلاح سوسیالیستی که در سال های ۱۲۹۹ تا ۱۳۰۰ تأسیس شده بودند فقط نام «سوسیالیست» را به یدک می کشیدند، در واقع رهبران و فعالان این احزاب، از شخصیت ها و اعضای سابق حزب دمکرات ایران بودند که دارای گرایش های ملی و ناسیونالیستی بودند و از منظر طبقاتی نیز می توان گفت که به «بورژوازی ملی» تعلق داشتند.

به جز سوسیالیست ها، دیگر اعضای شاخص درون «اتحاد ملی» را مدیران روزنامه های سوسیالیستی و مترقی، از جمله محمد دهگان، مدیر روزنامه ی «حقیقت» و بعضی از مدیران اتحادیه های کارگری، تشکیل می دادند. «اتحاد ملی» در شهرهای تهران، رشت، مشهد، تبریز، اصفهان و کرمانشاه دارای تشکیلات فعال بود. «اتحاد ملی»

ریشه یابی عللی که موجب شدند که سوسیالیست ها در این دوره (۱۳۳۰-۱۳۰۴) به سلطنت رسیدن رضاخان و آغاز دیکتاتوری او یاری رسانند، نباید نقش حزب و دولت جوان روسیه شوروی را نادیده گرفت.

پس از وقوع کودتای سوم اسفند ماه سال ۱۲۹۹ و به سلطنت رسیدن رضاخان، بخش مهمی از رهبران حزب کمونیست روسیه ی شوروی، در تحلیل های خود از اوضاع متلاطم ایران، به این نتیجه رسیدند که رضاخان نماینده ی «بورژوازی ملی ایران» بوده و شایسته ی حمایت از طرف سوسیالیست های ایران از جمله حزب کمونیست ایران است. بنابراین، در این دوره که رضاخان با سرکوب دگراندیشان و آزادیخواهان و اقلیت، پایه های رژیم «مونارکو-فاشیستی» خود را پایه ریزی می کرد، مطبوعات چاپ مسکو مسحور «تجدد خواهی»ها و «جمهوری خواهی»ها و دیگر مانورهای فریبنده ی رضاخان شده بودند، در نتیجه نشریه های اقلیت را مورد حمله قرار داده و آنان را طرفدار «ارتجاع» معرفی می کردند. به طور مثال، پس از قتل «عشقی» توسط مأموران دولت رضاخان، «مدرس» از روزنامه نگاران خواست در مجلس تحصن کنند و برای کسب امنیت و مصونیت جامعه، از مجلس تقاضا کنند تا مداخله نماید. در آغاز تحصن، روزنامه نگارانی که به نام مشروطه خواهی و رعایت قانون و به هواداری از اقلیت مجلس پنجم در مقابل ساختمان بهارستان تجمع کردند، عبارت بودند از ملکزاده، مدیر روزنامه ی «تازه بهار»؛ تقوی، مدیر نشریه ی «گل سرخ» در شیراز؛ وفا، مدیر نشریه ی «شهاب»؛ میرزا عیسی خان، مدیر نشریه ی «ناصرالمه»؛ عباس میرزا اسکندری، مدیر روزنامه ی «سیاست»؛ رحیم زاده صفری، مدیر نشریه ی «آسیای وسطی»؛ کوهی کرمانی، مدیر «نسیم صبا» و قدیری، مدیر جدید نشریه ی «قرن بیستم». این تحصن سه ماه طول کشید و سرانجام رضاخان را وادار ساخت که عقب نشینی کند و با حضور خود در مجلس، به روزنامه نگاران اطمینان داد که تقاضای آنان مبنی بر



توانسته بود که پیشه‌وران، کارگران و نمایندگان دهقانان را برای فعالیت در صفوف خود در سازمان‌ها و تشکیلات محلی بپذیرد. با اینکه حزب کمونیست ایران به شدت تحت تعقیب سرکوبگرانه‌ی عریان قوام السلطنه قرار داشت، به تشکیل و انسجام «اتحاد ملی» کمک فراوانی نمود، افزون بر اینکه حزب توانست دیدگاه حزب کمونیست ایران را ترویج کند و پایه‌های اجتماعی خود را در میان مردم گسترش دهد.

مبارزات «اتحاد ملی» در مجلس چهارم علیه قوام السلطنه از یک سو و مبارزه میان قوام السلطنه و رضاخان بر سر قدرت از سوی دیگر، توجه قوام را به سوی آمریکا که در آن زمان به خاطر منابع نوظهور نفت در ایران، خواهان توسعه‌ی روابط سیاسی با ایران بود، جلب کرد. قوام در زمستان ۱۳۰۰ با ایالات متحده‌ی آمریکا برای دریافت اوراق قرضه وارد مذاکره شد و از هیأت مالی آن کشور برای مسافرت به ایران دعوت به عمل آورد. این امر با مخالفت انگلستان و طرفداران آن در دستگاه حاکمه‌ی ایران مواجه گردید. مبارزه‌ی سوسیالیست‌ها در مجلس با همکاری بخشی از «وجیه المله‌ها» سبب ساز سقوط کابینه‌ی قوام و روی کار آمدن کابینه‌ی مشیرالدوله پیرنیا گردید.

پس از به سلطنت رسیدن رضاخان و گسترش روزافزون خفقان و سانسور و زندان، ماهیت ضد مردمی و ضد دمکراتیک رژیم رضاشاه بیش از پیش آشکار گشت و آهنگ مخالفت‌ها، از طرف بخشی از «اصلاح طلبان»، «سوسیالیست‌ها» و «وجیه المله‌ها» آغاز شد. ولی رضاشاه، که با تمرکز ارتش و پلیس و سرکوب جنبش‌های ملی در ایالت‌های اقلیت نشین در عمل به عرصه‌ی دیکتاتوری رسیده بود، توانست با گسترش سانسور و خفقان سیاسی، مخالفان رژیم (حتا افراد و گروه‌هایی که در رسیدن وی به سلطنت، از او حمایت کرده بودند) را یا به طور فیزیکی حذف کرده و یا از طریق زندان و تبعید از صحنه‌ی سیاسی ایران خارج سازد.

پس از سقوط دولت قوام در اواخر سال ۱۳۰۰، رضاخان موفق شد که پست وزارت جنگ را همچنان در کابینه‌ی مشیرالدوله نیز حفظ کند. در جریان سال ۱۳۰۱ رضاخان با اعلام حکومت نظامی در بعضی از نواحی ایران و تجدید سازماندهی بیشتر نیروهای نظامی و تکیه به آنها موفق شد حکومت سراسری ایران را متمرکز سازد و کنترل آن را در اختیار بگیرد. رضاخان در سال‌های ۱۳۰۰-۱۳۰۱ پس از سرکوب جنبش‌های ملی و دمکراتیک آذربایجان و خراسان و گیلان برای مدتی توانست در پشت نقاب «تجدد طلبی»، «جمهوری خواهی»، «اصلاح طلبی» و «نوگرایی» ماهیت استبدادی و وابسته‌ی خود را از نظرها مخفی کند و به این ترتیب توانست نیروهای مترقی درون «اتحاد ملی» و همچنین اصلاح طلبان را فریب دهد و با خود هم‌آواز کند.

با فرا رسیدن سال ۱۳۰۵ (۱۹۲۶) دیکتاتوری موناکو-فاشیستی رضاشاه بر تمام ایران سایه افکند و همه‌ی شخصیت‌های مخالف، سازمان‌ها و اتحادیه‌ها و انجمن‌ها، سندیکاها و گروه‌های صنفی کارگری و دانشجویی مورد سرکوب قرار گرفتند. در آن دوران با وجود خفقان حاکم، تنها سازمانی که توانست به فعالیت سیاسی خود، البته به طور زیر زمینی، ادامه دهد حزب کمونیست ایران بود. در این بخش پس از بررسی رشد فزاینده‌ی حزب کمونیست ایران در سال‌های ۱۳۰۰ تا ۱۳۰۶ به چند و چون سرانجام آن در سال‌های ۱۳۰۶ تا ۱۳۱۰ خواهیم پرداخت.

حمایت بی دریغ و پشت پرده‌ی انگلستان از رضاخان و فریب خوردن بیشتر سوسیالیست‌ها و اصلاح طلبان و ثبات قدرت نظامی رضاخان به ویژه پس از سرکوب قیام‌های مختلف در جنوب کشور، شرایط و فضای سیاسی را کاملاً آماده ساخت که در سال ۱۳۰۴، رضاخان چندین لایحه را در مجلس پنجم به نفع خود و بر علیه احمدشاه به تصویب برساند. سرانجام در شهریورماه سال ۱۳۰۴، طرفداران رضاخان لایحه‌ای را به مجلس پنجم ارایه داد که انقراض سلسله‌ی قاجاریه را به رأی گذاشتند. اقلیت مجلس، با این لایحه مخالفت کرد و دکتر

فعالیت حزب در گسترش و تحکیم سازمان‌های حزبی (۱۳۰۰ تا ۱۳۰۶)

این دوره پس از شکست انقلاب گیلان در پاییز ۱۳۰۰ آغاز شد و تا برگزاری کنگره‌ی دوم حزب در ۱۳۰۶ ادامه یافت. در این دوره، حزب کمونیست ایران در زمینه‌ی کار و فعالیت در شهرهای مختلف ایران و

توانست به نفع خود و بر علیه احمدشاه به تصویب برساند. سرانجام در شهریورماه سال ۱۳۰۴، طرفداران رضاخان لایحه‌ای را به مجلس پنجم ارایه داد که انقراض سلسله‌ی قاجاریه را به رأی گذاشتند. اقلیت مجلس، با این لایحه مخالفت کرد و دکتر





سلطان زاده

با فرا رسیدن سال ۱۳۰۵ (۱۹۲۶) دیکتاتوری موناکو-فاشیستی رضاشاه بر تمام ایران سایه افکند و همه ی شخصیت های مخالف، سازمان ها و اتحادیه ها و انجمن ها، سندیکاها و گروه های صنفی کارگری و دانشجویی مورد سرکوب قرار گرفتند. در آن دوران با وجود خفقان حاکم، تنها سازمانی که توانست به فعالیت سیاسی خود، البته به طور زیر زمینی، ادامه دهد حزب کمونیست ایران بود.

پس از شکست انقلاب گیلان در پاییز سال ۱۳۰۰، حزب کمونیست ایران به سازماندهی مخفی اما گسترده و سراسری در نقاط مختلف ایران اقدام نمود و کمیته ی مرکزی حزب را نیز به تهران انتقال داد.^{۱۲} این دوره، که نزدیک به پنج سال از پاییز ۱۳۰۰ تا پاییز ۱۳۰۶ طول کشید، حزب موفق شد که در میان کارگران، زنان، دهقان و روشنفکران اتحادیه های مختلف صنفی و فرهنگی را تشکیل و به بسط و گسترش حوزه های حزبی دامن زند.

حزب کمونیست و اتحادیه های کارگری

گسترش روزافزون مبارزات حزب کمونیست ایران، تأثیر شگرف و همه جانبه ای در زندگی سیاسی-اجتماعی و فرهنگی جامعه ی آن روز ایران گذاشت. کنش های اجتماعی ناشی از اوضاع متحول ایران، بسط مناسبات سرمایه داری، گسترش و رشد صنایع، ازدیاد تبادلات تجاری و تقسیم و تنظیم کار، به موازات وقوع انقلاب بلشویکی در روسیه در رشداپندگی طبقه کارگر ایران در دوره ی دهساله ی ۱۲۹۶ تا ۱۳۰۶ خورشیدی تأثیر بسزایی داشت و موجب تحرک اجتماعی آن شد. در این دوره، اتحادیه های کارگری شکل گرفتند و ضمن اینکه به مفهوم و اهداف اصولی خویش آگاه شدند، در پیوند ارگانیک با حزب کمونیست ایران قرار گرفتند. در این دوره نیز از اهرم اعتصاب به عنوان یکی از حقوق به حق کارگران، همچون سال های دوره ی دوم انقلاب مشروطیت، به عنوان شیوه ی پایه ای مبارزاتی در جنبش کارگری، اما با پایگاه های مردمی گسترش یافته تر و مضمون و شکل پیشرفته تر، از طرف کمونیست ها به کار گرفته شد.

یکی از این اعتصاب ها، اعتصاب متشکل و برنامه ریزی شده ی اتحادیه ی کارگران چاپخانه های تهران بود، که در جنبش سندیکایی مقام ماندگار دارد و یکی از نقاط عطف در تاریخ مبارزات کارگری ایران است. در آن زمان، اتحادیه ی کارگری چاپخانه های ایران با سابقه

در مورد سازماندهی تشکیلاتی در میان کارگران، روستائیان، زنان و روشنفکران به موفقیت های چشمگیری نایل گشت. با اینکه حزب کمونیست ایران در جریان شرکت در جنبش جنگل و انقلاب گیلان بیشترین فعالیت های خود را در جهت پیشبرد امر انقلاب قهرآمیز در منطقه ی گیلان تمرکز داده بود ولی از همان اوان شکل یابی، در جهت رشد و گسترش حزب در شهرهای مختلف ایران و در زمینه های سازماندهی اقشار مختلف مردم نیز اقدام های مؤثری کرده بود.

پس از کنگره ی اول حزب کمونیست در تیرماه سال ۱۲۹۹، حزب موفق شد که بر اساس تصمیم کنگره با اعزام برخی از کادرهای خود به شهرهای مختلف ایران فعالیت های تشکیلاتی خود را توسعه دهد. پس از برگزاری پلنوم تاریخی حزب در ۲۰ آبان ماه سال ۱۲۹۹، که رهبری حزب به حیدرعمواوغلی منتقل شد، ترکیب کمیته ی مرکزی حزب تغییر یافت و توجه حزب بیش از پیش به توسعه و گسترش سازمان های حزبی در خارج از گیلان معطوف گردید. در آغاز سال ۱۳۰۰، کمیته ی مرکزی قطعنامه ای خطاب به کمیته های خود در سراسر کشور مبنی بر اهمیت کار توده ای و تشکیل فوری حوزه های حزبی و گسترش فعالیت های حزب صادر نمود. در این قطعنامه وظیفه ی حوزه های حزبی، تربیت و آموزش سیاسی افراد با چشم اندازی درازمدت، برای سرنگونی حکومت و آمادگی برای قیام مسلحانه تعیین شد. در پی صدور این قطعنامه، در شهر تبریز که هنوز در اختیار دولت آزادیستان خیابانی بود و در دیگر شهرهای آذربایجان، از جمله ارومیه و مراغه، کمیته های حزبی به وجود آمد. همچنین در دوران انقلاب گیلان، به ویژه در مرحله ی سوم آن، حزب به تشکیل اتحادیه های کارگری و ارتش مسلح در گیلان اقدام کرد و در تیرماه سال ۱۳۰۰ موفق شد «شورای دهقانان جنگل» را به عنوان «اتحادیه دهقانان دولت انقلابی گیلان» به رهبری حیدرعمواوغلی تشکیل دهد.





سیروس بهرام (محمد آخوند زاده)

ترین و یکپارچه ترین اتحادیه ها بود و موقعیت برجسته ای در جنبش کارگری داشت. در سال ۱۲۹۷ در کشاکش رشد و اوج گیری جنبش های رهایی بخش ملی در استان های آذربایجان، گیلان و خراسان، این اتحادیه برای بهبود وضع کلی و معیشتی کارگران و همچنین مطالبه ی ۸ ساعت کار در روز و حق انعقاد

قرارداد جمعی مناسب با مالک و کارفرما، یک اعتصاب ۱۴ روزه اعلام کرد. در نتیجه ی این اعتصاب، کارگران چاپخانه ها موفق شدند که حق ۸ ساعت کار در روز را به دست آورند و برای اضافه کاری از حقوق یک برابر و نیم بهره مند شوند؛ کارفرمایان نیز موظف شدند که کمک های اولیه ی بهداشتی و طبی را در اختیار کارگران بیمار قرار دهند. افزون بر این، روزهای تعطیلی رسمی و اعیاد عمومی (که در آن روزگار به ۲۵ روز می رسید) برای کارگران به روزهای آزاد از کار تبدیل شد؛ در ضمن کارگران موفق شدند که از ۱۰ روز در سال به عنوان حق مرخصی استفاده نمایند.

بی تردید این اعتصاب که به پیروزی شایان توجهی منجر شد، به شاخصی انکارناپذیر نایل آمد که از رشد آگاهی های طبقاتی و اجتماعی اتحادیه های آن روز حکایت دارد. باید خاطر نشان ساخت که با اینکه این پیروزی استثنایی بود و تعیین ۸ ساعت کار در روز به دیگر رشته های کار و صنایع، گسترش نیافت ولی پس از این پیروزی، ما شاهد رشد روزافزون اتحادیه های کارگری در ایران هستیم. در طی سه سال، از سال ۱۲۹۷ تا سال ۱۳۰۰، پس از این اعتصاب حدود ۹ اتحادیه ی دیگر (کفاشان، قنادان، خیاطان، خبازان، مستخدمان، معلمان، کارمندان پست، تلگرافچی ها و نساجان) سازمان یافت و به طور جدی به فعالیت اجتماعی و صنفی روی آوردند.

در سال ۱۲۹۹، اتحادیه های کارگری تهران، به جز اتحادیه ی خبازان، شورای مرکزی اتحادیه های کارگری تهران را دایر کردند. تأسیس شورای مرکزی اتحادیه های کارگری، یک واقعه ی مهم در تاریخ جنبش سندیکایی ایران محسوب می شود. این شورا پس از بسط و توسعه در شهرهای مختلف ایران به عنوان یک سازمان سراسری کارگری ایران با حمایت حزب کمونیست ایران به عضویت انترناسیونال اتحادیه های کارگری (پروفینترن) درآمد. در همان سال تأسیس شورا، طبق گزارش احمد سلطان زاده، تعداد اعضای این شورا به ۱۰ هزار نفر می رسید. (احمد سلطان زاده در این دوره یعنی پس از شکست

انقلاب گیلان به روسیه مهاجرت کرد و در آنجا در بخش امور خاور نزدیک به عنوان کمیسار امور خارجی روسیه شوروی مشغول کار بود).

این اتحادیه ها، با اینکه تازه تأسیس بودند، ولی در طی تابستان و پاییز ۱۳۰۰، به چندین اعتصاب موفقیت آمیز دست یافتند؛ اعتصاب کارگران نانوايي های تهران، اعتصاب کارگران چاپخانه ها، اعتصاب سقط فروش ها و اعتصاب کارمندان و کارگران پست تهران و انزلی و ... از اعتصاب های موفق آن دوران محسوب می شوند. بیشتر این اعتصاب ها جنبه ی اقتصادی و صنفی داشت، اما به تدریج که اتحادیه های کارگری در دیگر شهرهای ایران نیز توسعه و گسترش یافتند، اعتصاب های کارگری در عرصه ی سیاسی و اجتماعی جامعه ی ایران نقش چشمگیری ایفا کردند.

در زمستان سال ۱۳۰۰، در شهر تهران که نزدیک به ۲۵۰ هزار نفر جمعیت داشت، ۱۰ اتحادیه با حدود ۱۰ هزار عضو فعالیت داشتند. در شهر تبریز، با جمعیت حدود ۲۰۰ هزار نفر، اتحادیه های کارگری و صنفی، حدود ۳ هزار نفر عضو فعال داشتند. در شهر رشت نیز با جمعیت ۴۵ هزار نفر، اتحادیه های کارگری و صنفی، حدود ۳ هزار نفر عضو فعال داشتند. در شهر بندرانزلی و حومه های آن با جمعیت نزدیک به ۹ هزار نفر، اتحادیه ها دارای سه هزار عضو فعال بودند که ۳۰ درصد آنها را کارگران روسی تشکیل می دادند.

به طور کلی، در این دوره (۱۳۰۰-۱۳۰۴)، که هنوز رضاخان تسلط کامل حکومت استبدادی و دیکتاتوری خود را در ایران مستقر نساخته بود، جنبش کارگری ایران تحت رهبری غیر مستقیم حزب کمونیست ایران سیر صعودی پیمود. آگاهی کارگران با تبلیغ و ترویج مبانی مبارزات طبقاتی و آموزش های نوین سیاسی عقیدتی ارتقا یافت و برای نخستین بار کارگران ایران در سال ۱۳۰۱، روز اول ماه مه را با تظاهرات با شکوهی برگزار کردند.^{۱۴}

روند ایجاد اتحادیه های کارگری، روز به روز رشد یافت و در سال ۱۳۰۲، تعداد اتحادیه های کارگری در شهر تهران از ده اتحادیه به پانزده اتحادیه رسید و کارگران دخانیات، نساجی و شهرداری نیز اتحادیه های خود را به وجود آوردند.

پس از حدود یک سال، یعنی در سال ۱۳۰۳، اتحادیه های ماهیگیران، کارگران چیت سازی، کارگران ساختمان و سرانجام کارگران بنادر و باراندازان به ترتیب با ۹۰۰، ۲۰۰۰، ۵۰۰ و ۲۰۰ عضو تأسیس شدند. به این ترتیب، در پایان سال ۱۳۰۳، یعنی یک سال پیش از اینکه رضاخان از پست نخست وزیری به سلطنت ایران برسد و دیکتاتوری «موناکو فاشیستی» خود را به طور رسمی و در عمل آغاز کند، فقط



در اواخر سال ۱۳۰۲، رضاخان و طرفدارانش جهت سرکوب جناح اقلیت و جلوگیری از حضور آنها در مجلس پنجم از طریق مانورهای سیاسی گوناگون و تقلب، توانستند در انتخاب مجلس پنجم تعداد جناح اکثریت (اصلاح طلبان و سوسیالیست ها) را که طرفدار «اصلاحات» و «تجدد خواهی» رضاخان بودند، بیشتر نمایند. فضای سیاسی مجلس پنجم که با وحدت کامل اصلاح طلبان و سوسیالیست ها و نیز با مرعوب کردن «منفردین» همراه بود؛ حرکت رضاخان را در جهت انقراض قاجاریه تسریع نمود.

در دیگر زمینه های اجتماعی در دوره ی دوم حزب (از ۱۳۰۰ تا ۱۳۰۶) ادامه می دهیم.

حزب کمونیست ایران به طور کلی در این دوره، به جز فعالیت در جنبش های کارگری و سندیکایی ایران در دو زمینه ی بزرگ اجتماعی دیگر نیز به توسعه و گسترش حزب و ترویج سوسیالیسم پرداخت. این دو زمینه عبارت بودند از عرصه ی مطبوعات و عرصه ی جمعیت ها و تشکل های توده ای.

عرصه ی مطبوعات

در سال ۱۳۰۰ خورشیدی در شهر تهران، روزنامه ی «حقیقت» به مدیریت سید محمد دهگان انتشار خود را آغاز کرد. این نشریه که به مثابه ارگان اتحادیه های کارگری حزب عمل می کرد، زبانزد هر ایرانی و از پرشمارترین روزنامه های آن دوره بود. جعفر پیشه وری، سردیبر نشریه بود؛ برخی از فعالان حزب، عضو هیأت تحریریه و از همکاران و همراهان این نشریه محسوب می شدند. نشریه ی «حقیقت» از نظر افشای محافل ارتجاعی و سازماندهی جنبش کارگری و مبارزات سراسری آن دوره از زمره نشریه های به یادماندنی و معتبر تاریخی است. این روزنامه به جهت تحلیل مارکسیستی از وقایع و طرح مبرم ترین مسایل عمومی مردم و سبک ویژه ی ژورنالیستی که تا آن دوره کمتر در مطبوعات ایران به کار رفته بود، به یکی از پرشمارترین نشریه های آن زمان تبدیل گشت و سبک و شیوه ی مبارزاتی آن، بعدها در ایران توسط روزنامه نگاران مترقی به کار گرفته شد.¹⁶

هراس رژیم و به ویژه خود رضاخان از افشاگری های «حقیقت»، منجر به توقیف آن در سال ۱۳۰۲ شد.¹⁷ حزب کمونیست ایران پس از مدت کوتاهی، روزنامه ی «کار» را منتشر کرد که جایگزین روزنامه ی «حقیقت» شد. در سال ۱۳۰۳، روزنامه ی «پیکان» نیز صفحات

در شهر تهران سی هزار کارگر در اتحادیه های صنفی متشکل بودند و در عرصه ی سیاسی و اقتصادی مبارزه می کردند. آن زمان که دوران رشد و توسعه ی جنبش های کارگری است، تغییرات ساختاری دامنه داری در جامعه ی ایران در حال شکل گیری بود. مناسبات سرمایه داری با اینکه هنوز به خاطر کندی حرکت سرمایه در ایران رواج کامل نیافته بود، اما به طور پیوسته در ساختار جامعه ی ایران نفوذ می کرد که منجر به دگرگونی های مهمی شد. بدیهی می نمود که رشد صنایع و تحول در اقتصاد، تأثیر شگرفی در روابط اقشار مختلف طبقات داشت و در نتیجه رشد کمی و کیفی طبقه کارگر ایران را نیز به همراه داشت

طبق آمار مطبوعات ایران، کارگران سراسر ایران از جمله کارگران کارخانه ها، راه آهن، شیلات، کمپانی نفت جنوب، کارگران بازار، کارگاه های قالی بافی و سایر کارگاه های کوچک و همچنین کارگران کشاورزی در سال ۱۳۰۴ در آغاز سلطنت رضاشاه به ۱۰۰ هزار نیز می رسید که ۵۰ هزار نفر آنان کارگران نفت جنوب بودند.¹⁵

طبیعی بود که فعالیت های روز افزون سندیکاهای کارگری در ایران، هراس و خشم هیأت حاکمه را برانگیخت. تسلط هرچه بیشتر رژیم ضد مردمی رضاشاه با سرکوب مداوم اتحادیه های کارگری و دیگر سازمان های اجتماعی مترقی هم زمان و هماهنگ بود. رضاشاه برای تأمین سلطه ی خویش، ناچار بود با تکیه بر ارتش و نیروی نظامی سخت ترین فشارها را در چارچوب استبداد سلطنتی بر مترقی ترین نیروهای سیاسی و تشکل های اجتماعی آن زمان، یعنی حزب کمونیست ایران و سندیکاهای کارگری وارد آورد. با آغاز اختناق و ترور و همچنین فضای پلیسی رضاشاه، سرانجام حزب کمونیست ایران در سال ۱۳۰۶ در کنگره ی دوم حزب تصمیم گرفت که از فعالیت علنی در بین کارگران صرف نظر کند و به کار مخفی روی آورد. در بخش بعدی همین فصل به فعالیت های مخفی حزب در میان کارگران خواهیم پرداخت و در این بخش به بررسی فعالیت های حزب



۲- «یک ارزیابی عمومی درباره ی تاریخ پهلوی،» مجله ی «دنیا»، شماره ی ۱۲، اسفند ۱۳۵۴، صفحه ۶

۳- احسان طبری، «جامعه ایران در دوران رضا شاه،» استکهلم، ۱۳۵۶

۴- برای نمونه، رجوع کنید به: علی دشتی، «ایدآل ملی،» تهران، ۱۳۰۲

۵- برای نمونه، رجوع کنید به: محمد علی همایون کاتوزیان، «جریان های ناسیونالیستی در ایران: ۱۹۲۱-۱۹۲۶،» مجله ی «ژورنال بین المللی،» ۱۹۷۹

۶- اصلاح طلبان، همانند دیگر جناح های غیر منسجم در داخل مجلس چهارم و مجلس پنجم فعالیت داشتند و در بیرون از مجلس از پایگاه اجتماعی و تشکیلاتی چندانی برخوردار نبودند.

انتخابات مجلس چهارم، در زمان نخست وزیری کوتاه علاءالسلطنه برگزار شد و در تیر ماه ۱۲۹۹، پس از فترت شش ساله گشایش یافت، تعداد نمایندگان در مجلس چهارم ۱۰۶ بود که بیشتر آنها به بقایای حزب دمکرات، حزب اعتدالیون، هیأت علمیه و منفردین مجلس های دوم و سوم تعلق داشتند. نمایندگان مجلس چهارم، پس از کودتای سوم اسفند ماه ۱۲۹۹، به دو جناح مهم «اکثریت» و «اقلیت» تقسیم شدند و در مقابل یکدیگر صف آرای می کردند. نمایندگان این دو جناح، هم در مجلس و هم در خارج از مجلس بر اساس دو موضوع مهم - چگونگی به قدرت رسیدن رضاخان و سمت و سوی سیاست خارجی ایران، به ویژه نوع روابط با اتحاد جماهیر شوروی - با یکدیگر اختلاف داشتند.

اصلاح طلبان و سوسیالیست ها با همدیگر ائتلاف کردند و جناح موسوم به «اکثریت» مجلس چهارم را تشکیل می دادند. در اوایل عمر مجلس چهارم در سال ۱۳۰۰، اصلاح طلبان مواضع استقلال طلبانه می گرفتند و با سیاست و برنامه های رضاخان که از حمایت دولت انگلیس برخوردار بود، مخالفت می کردند. در آن دوران، اصلاح طلبان تحت رهبری سید محمد تدین وسید حسن مدرس فعالیت می کردند. ولی با استحکام دیکتاتوری رضاخان و ثبات نسبی رژیم، بیشتر اصلاح طلبان تحت رهبری سید محمد تدین به طرفداران دولت رضاخان پیوستند و در اواخر عمر مجلس با سوسیالیست ها ائتلاف کرده و به عنوان «اکثریت» مجلس، از رضاخان حمایت کردند. تعداد

خود را در اختیار نویسندگان حزب گذاشت. حزب کمونیست ایران، در همان سال به انتشار هفتگی نشریه ی «خلق» اقدام کرد که در پاورقی آن «الفبای کمونیسم» به قلم خود جعفر پیشه وری چاپ می شد. دلیل تعطیلی زودرس این هفته نامه که نقش ارگان تئوریک حزب را ایفا می کرد، برای پژوهشگران و نگارنده ی این نوشتار نیز مشخص نیست، به هرروی، حزب در اواخر سال ۱۳۰۳ به انتشار نشریه ی «جرقه» اقدام کرد. نشریه ی «جرقه» ارگان تئوریک حزب بود و به مسایل اقتصادی، سیاسی و تئوریک می پرداخت؛ اما انتشار این نشریه نیز پس از دو شماره متوقف شد. افزون بر نشریه های «خلق» و «جرقه» که در شهر تهران منتشر می شدند، حزب کمونیست ایران، در دیگر شهرهای ایران نیز موفق شد که نشریه های گوناگونی منتشر کند و در سطح کشور به روشننگری پردازد. مهم ترین این نشریه ها عبارت بودند از نشریه ی «پیک» در رشت، نشریه ی «نصیحت» به مدیریت میرزا یحیی واعظی کیوانی در قزوین، نشریه ی «پیکار» در رشت، نشریه ی «صدای شرق» در مشهد، نشریه ی «فریاد کارگران آذربایجان» در تبریز و نشریه ی «بان وُر» (کارگران) به زبان ارمنی در تهران.

در این دوره، از سال ۱۳۰۱ تا سال ۱۳۰۴ خورشیدی، به میزانی که رضاخان نظام استبداد خود را افزایش می داد، فشار و اختناق بر علیه روزنامه نگاران حزب نیز افزون می گشت و نشریه ها یکی پس از دیگری توقیف می شدند. سرانجام در آبان ماه سال ۱۳۰۴، چند روز پیش از انقراض رسمی و فروپاشی سلطنت احمد شاه قاجار، نشریه ی «نصیحت» آخرین روزنامه ی حزب نیز توقیف و مدیر مسئول آن، میرزاعیسی واعظی کیوانی از قزوین به تهران احضار شد و در مقابل مجلس، توسط مأموران انتظامی در ۱۷ آبان ماه ۱۳۰۴ (شب انقراض سلطنت قاجاریه) به قتل رسید.^{۱۸}

پی نویسی ها

۱- درباره ی تغییر سیاست انگلیس در ایران در دوره ی به ویژه پس از وقوع انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ رجوع کنید به:

و - سیروس غنی، «بر آمدن رضاخان، برافتادن قاجاریه،» ترجمه ی کامشاد تهران، صفحات ۹۵-۹۷
- ضیاءالدین رجائی، «رضا شاه از صعود تا سقوط،» در مجله ی اطلاعات سیاسی-اقتصادی، «سال پانزدهم، شماره ی اول و دوم، مهر و آبان ۱۳۷۰، صفحات ۱۵۲-۱۶۳»



کمی از اصلاح طلبان تحت رهبری مدرس به مخالفت های خود از رضاخان ادامه داده و در ائتلاف با افراد ملی گرا و مستقل، همچون دکتر محمد مصدق و یحیی دولت آبادی جناح «اقلیت» را در مجلس چهارم و سپس در مجلس پنجم تشکیل دادند.

اصلاح طلبان در خارج از مجلس، تشکیلات و پایگاه های مردمی نداشتند و در تهران در درون سازمان ها و گروه های متعلق به سوسیالیست ها فعالیت می نمودند. در سال های ۱۳۰۱ تا ۱۳۰۲ اصلاح طلبان و سوسیالیست ها، اختلاف های بسیاری داشتند. به طور مثال؛ اصلاح طلبان در مجلس چهارم خواهان نخست وزیری قوام السلطنه و سوسیالیست ها خواهان نخست وزیری مشیرالدوله (حسن پیرنیا) بودند. ولی با تغییر اوضاع در سال های ۱۳۰۱-۱۳۰۲ و تسخیر قدرت سیاسی کشور، این دو جناح اختلاف های خویش را کنار گذاشتند و در سال ۱۳۰۲ به نفع نخست وزیری رضاخان با همدیگر ائتلاف کردند.

برای اطلاعات بیشتر درباره ی اصلاح طلبان و نقش آنان در رسیدن رضاخان به سلطنت در سال های ۱۳۰۰ - ۱۳۰۲، رجوع کنید به: حسین مکی، «تاریخ بیست ساله ایران»، در سه جلد، ۱۳۲۵، جلد سوم، صفحات ۲۰-۷۴، محمد بهار «تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران» در دو جلد، ۱۳۵۷، چاپ اول، صفحات ۱۳۰-۱۳۴ و یونس پارسا بناب، تاریخ صد ساله احزاب و سازمان های سیاسی ایران، در دو جلد، ۲۰۰۴ و ۲۰۰۶، جلد اول، صفحات ۱۶۱ و ۱۶۸.

۷- تنها نیروی سیاسی و یا جناحی که در مجلس پنجم به طور جدی در مقابل خواسته های رضاخان و طرفدارانش (اصلاح طلبان و سوسیالیست ها = اکثریت) قد علم کرد جناح اقلیت به رهبری سید حسن مدرس بود.

مدرس از لحاظ امتیاز و ویژگی های سیاسی با بیشتر فعالان سیاسی تفاوت داشت. او دارای نفوذ سیاسی و مذهبی در بین اقشار مختلف مردم بود و از لحاظ فهم سیاسی، «حاضر جوابی» و «صراحت لهجه» بی نظیر بود. مدرس و تعدادی از اعضای جناح اقلیت در مجلس، به ویژه دکتر مصدق، در سیاست خارجی معتقد به سیاست «موازنه منفی» و در امور داخلی معتقد به اجرای قوانین مشروطه و مخالف سر سخت رضاخان بودند که هیچ نوع امتیازی نباید به نیروهای خارجی داده شود. این موضوع در امور سیاست خارجی ایران مدرس و مصدق و جناح «اقلیت» را در تضادی آشکار با رضاخان و اعضای جناح اکثریت قرار می داد.

رضاخان به خاطر مبارزه علیه جناح اقلیت در مجلس، ناگزیر بود که با اصلاح طلبان و سوسیالیست ها به طور تاکتیکی و موقتی همکاری کند. رضاخان که از حمایت مقامات دولت انگلیس برخوردار بود، کوشش می کرد با تظاهر به «تجدد طلبی»، «جمهوری خواهی» و تمایل برای برقراری روابط نزدیک میان ایران و شوروی، همکاری و پشتیبانی «اتحاد ملی» را در خارج از مجلس و جناح اکثریت را در داخل مجلس کسب کند. انگلیسی ها با توجه به این امر که رضاخان به خاطر گرایش ضد کمونیستی و ضد دمکراتیک خویش، همواره به نیروی انگلیسی ها تکیه خواهد زد، از سیاست های او در این دوره حمایت می کردند. در پرتو این شرایط، مجلس چهارم که عمرش در آبان سال ۱۳۰۲ به پایان رسید، بیشتر لوایحی را که به عروج تدریجی رضاخان به قله ی دیکتاتوری کمک می کرد، مورد تصویب قرار داد. با این همه، مبارزات اعضای جناح «اقلیت» به پایان نرسید و در مجلس پنجم نیز ادامه یافت.

در اواخر سال ۱۳۰۲، رضاخان و طرفدارانش جهت سرکوب جناح اقلیت و جلوگیری از حضور آنها در مجلس پنجم از طریق مانورهای سیاسی گوناگون و تقلب، توانستند در انتخاب مجلس پنجم تعداد جناح اکثریت (اصلاح طلبان و سوسیالیست ها) را که طرفدار «اصلاحات» و «تجدد خواهی» رضاخان بودند، بیشتر نمایند. فضای سیاسی مجلس پنجم که با وحدت کامل اصلاح طلبان و سوسیالیست ها و نیز با مرعوب کردن «منفردین» همراه بود؛ حرکت رضاخان را در جهت انقراض قاجاریه تسریع نمود. درباره ی نقش مبارزاتی جناح اقلیت در آن دوره، رجوع کنید به: رجائی، همانجا، صفحات ۵۲-۶۰ ابوالحسن بنی صدر، «موقعیت ایران و نقش مدرس»، جلد اول، پاریس، ۱۳۵۶، صفحات ۱۲۳-۱۶۰.

۸- در مجلس پنجم به جز اصلاح طلبان (طرفداران رضاخان) و سوسیالیست ها، به رهبری سلیمان میرزا (متحدین رضاخان) یک فراکسیون دیگری نیز از «منفردین» بودند که در جریان مجلس چهارم شکل گرفت و در مجلس پنجم به اسم «وجیه المله» ها به صورت یک جناح کوچک ولی با اعتبار فعال بودند. اعضای منفردین که از شخصیت های برجسته و متنفذ ایران بودند، در صحنه ی سیاسی ایران به خاطر داشتن مواضع مستقل و گرایش های دمکراتیک و ضد نیروهای خارجی بودن، در میان اقشار مختلف مردم محبوب و معروف بودند. از اهم این شخصیت ها که بعدها نیز در تاریخ معاصر ایران از آنها همیشه به نیکی یاد شد، عبارت بودند از: مستوفی الممالک، مشیرالدوله، دکتر مصدق و یحیی دولت آبادی، منفردین در جریان های سیاسی، گاهی به لوایح دولت که با قوانین مشروطه و یا با استقلال ایران تناقض نداشتند، رأی مثبت می دادند، اما به طور کلی



در بیشتر مواقع با مواضع جناح اقلیت همسو بودند و به آنها کمک می کردند.

اگر جناح اکثریت در مجلس چهارم، موفق شد که رضاخان را به پست نخست وزیری ارتقا دهد، در مجلس پنجم موفق شد طرفداران جناح اقلیت را در خارج از مجلس سرکوب کند که منجر به خلع احمدشاه از سلطنت شود و شرایط را برای ایجاد سلطنت استبدادی رضاشاه آماده سازد. در جریان سال های ۱۳۰۲-۱۳۰۴ رضاخان و طرفدارانش به یورش علیه نشریه های طرفدار جناح اقلیت اقدام کردند و با قتل میرزاده عشقی، مدیر روزنامه «قرن بیستم» در تیر ماه ۱۳۰۳ و سپس آزار و اذیت مدیران روزنامه های «نسیم شمال»، «نوبهار» و «قانون»، مبارزه را برای جناح اقلیت و «منفردین» مشکل ساختند و اعضای آن را به طور مستمر مورد تهدید قرار می دادند.

برای اطلاعات بیشتر، رجوع کنید به: مکی، همانجا، جلد سوم، صفحات ۱۳ و پارسابنات، همانجا، جلد اول، صفحات ۱۶۷-۱۶۸.

۹- حیدرراستگفتار، «سوسیالیست ها در به قدرت رسیدن رضاخان»، مجله ی «مهرگان»، سال ششم، شماره ی ۴، (زمستان ۱۳۷۶).

۱۰- پارسابناب، همانجا، جلد اول، صفحات ۱۸۴-۱۶۳

۱۱- فیروز نصرت الدوله، «مکاتبات و اسناد»، جلد اول، تهران، ۱۳۶۶، صفحات ۸۰-۸۶

۱۲- پس از شکست جنبش جنگل، میرزا محمد آخوندزاده (سیروس بهرام)، عضو کمیته مرکزی حزب به کمک برخی از فعالان جنبش کارگری از جمله داداش تقی زاده (رهبر اتحادیه باربران) و صفر نوعی، اتحادیه های کارگری در رشت و انزلی را از دستبرد ارتجاع دولت مرکزی حفظ کردند. ولی در ۸ اردیبهشت ۱۳۰۱، سیروس بهرام از طرف دولت کودتا، به اتهام های واهی دستگیر و تبعید گشت، علت دستگیری او به خاطر جلوگیری از پیروزی احتمالی او در انتخابات دوره ی پنجم مجلس بود. با اینکه سیروس بهرام در نتیجه ی فعالیت های همکارانش آزاد شد و از تبعید برگشت، ولی پس از چندی او در اوایل سال ۱۳۰۲ توسط سرتیپ آیرام فرمانده تیپ گیلان، دوباره به همراه تقی زاده، دستگیر و به زندان تهران انتقال داده شد. با دستگیری بهرام و رفقاییش آخرین هسته های حزب کمونیست در گیلان پاشیده شدند. رجوع کنید به:

روزنامه ی «حقیقت»، شماره ی ۹۰، (خرداد ۱۳۰۱).

۱۳- رجوع کنید به: ویلم فلور، «اتحادیه های کارگری و قانون کار در ایران ۱۹۴۱-۱۹۰۰»، ترجمه ی ابولقاسم سری، تهران، ۱۳۷۱، صفحات ۳۴-۷۵.

۱۴- اردشیر آوانسیان، «صفحاتی چند از جنبش کارگری و کمونیستی ایران در دوره ی سلطنت رضاشاه»، تهران، ۱۳۵۸ و م.م. مزدک، «نگاهی به جنبش کارگری و سندیکایی ایران از آغاز تا انقلاب بهمن ۱۳۵۷»، مجله ی «دنیا»، دوره ی ششم، سال دوم، شماره ی ۳، (اسفند ۱۳۷۲).

۱۵- خسرو شاکری، «تکوین و گسترش جنبش کارگری در ایران»، مجله ی «کتاب جمعه»، سال اول، شماره ی ۱۱، (اردیبهشت ۱۳۵۹)، صفحات ۲۶ و ۳۲ و م. س ایوانف، «تاریخ نوین ایران»، ترجمه ی هوشنگ تیزابی، استکهلم، ۱۳۵۴، صفحات ۷۷ و ۸۰.

۱۶- دیگر همکاران پیشه وری در این نشریه عبارت بودند از: کریم نیک بین، ابوالفضل لسانی، بهمن شیدانی و حسین امید. نشریه ی «حقیقت» با ۴۰۰۰ خواننده به قدری شهرت داشت که هر نسخه ی آن برای بار دوم به قیمتی گزاف تر از قیمت معمولی به فروش می رسید. به نظر می رسد که روزنامه ی «حقیقت» توجه محافل محافظه کار را - که مطالبش را با اشتیاق می خواندند - به خود جلب کرده بود. رجوع کنید به: فلور، همانجا، صفحه ی ۳۴.

۱۷- روزنامه ی «حقیقت» در صد و شش شماره از دیماه ۱۳۰۰ تا اواسط تابستان ۱۳۰۱ در شهر تهران منتشر شد و آخرین شماره ی آن در تیر ماه ۱۳۰۱ چاپ شد که نسخه ای از آن در کتابخانه ی تربیت تبریز موجود است. رجوع کنید به رحیم رئیس نیا، «آخرین سنگر آزادی»، مجموعه مقالات میرجعفر پیشه وری، روزنامه ی «حقیقت»، ارگان اتحادیه عمومی کارگران ایران ۱۳۰۱-۱۳۰۰، تهران، ۱۳۷۷، صفحه ۱۳.

